



درس تفسیر سوره مبارکه مؤمنون - جلسه ۷

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۸) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۹) أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ (۱۰) الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۱) وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ (۱۲) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (۱۳) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۱۴) ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ (۱۶)﴾

همه موجودات میراث تکوینی خداوند

نکاتی که مربوط به آیات گذشته بود این است که جریان ارث اقسامی دارد بخشی از ارث‌ها همان ارث مالی است که مشخص است بخشی از ارث‌ها ارث تکوینی است که خدای سبحان وارث همه موجودات است در سوره مبارکه «مریم» آیه چهل گذشت که خدای سبحان فرمود: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ﴾ آنجا ارث به این معنا که ملکی از غیر خدا به خدا برسد نیست چون ﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۱</sup> از یک طرف، ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾<sup>۲</sup> از طرف دیگر، پس همه ملک و ملوک برای خدای سبحان است چیزی از غیر خدا به خدا نمی‌رسد، منتها برای ما کشف می‌شود الآن ما فکر می‌کنیم خودمان مالکیم مالک خودمانیم یا مالک زمین هستیم

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸۹.

۲. سوره ملک، آیه ۱.

بعد معلوم می‌شود که ما و زمین، ملکِ خدای سبحان هستیم این ظرفِ ظهور و کشف است نه ظرفِ حدوث. گذشته از اینکه خدای سبحان همان طوری که زمین را ارث می‌برد، اهل زمین را ارث می‌برد برای اینکه نظامِ بردگی در جهان بشری از بین رفته است و باید برطرف شود اما بین خلق و خالق که این نظام هست ما عبدیم و او مالک لذا در همان آیهٔ چهل سورهٔ مبارکه «مریم» می‌فرماید زمین و اهل زمین ارث خدا هستند ﴿إِنَّا نَحْنُ نُرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ﴾ بنابراین این ارثی که دربارهٔ ذات اقدس الهی مطرح است تکوینی است و نه اعتباری و از سنخ میراث‌های بشری جداست

### کیفیت به ارث بردن انسان در دو منزل اخروی

اما دربارهٔ این آیه که فرمود مردان الهی فردوس را ارث می‌برند روایتی در ذیل این بود که قبلاً ملاحظه فرمودید آن روایت را از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است که هر بشری دو منزل دارد خداوند دو منزل برای او قرار داد یکی در بهشت یکی در جهنم، اگر بهشتی بود خب منزل خود را در بهشت تصاحب می‌کند و اگر جهنمی شد منزل بهشت او را بهشتی تصرف می‌کند سرش آن است که خدای سبحان انسان را با فطرت و عقل آفرید و برای او انبیا و وحی فرستاد و او دارای دو راه است که ﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾<sup>۱</sup> این است، ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾<sup>۲</sup> این است پس او دارای دو راه است وقتی دارای دو راه بود دو هدف هم است هم راه‌ها و هم هدف‌ها مشخص است اگر او راهِ خیر را طی کرد صراطِ مستقیم را پیمود به بهشت می‌رسد و اگر از صراطِ مستقیم منحرف شد به دوزخ منتهی می‌شود و اگر دوزخی شد منزل او در بهشت، معطل نیست به

۱. سورهٔ بلد، آیه ۱۰.

۲. سورهٔ انسان، آیه ۳.

بهشتیان دیگر می‌رسد برای اینکه غالباً بهشتی‌ها گذشته از اینکه پاداش اعمال خود را می‌بینند چندین برابر، عطیه الهی را دریافت می‌کنند اگر گفته شد ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا﴾<sup>۱</sup> یا ﴿فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾<sup>۲</sup> یا بالاتر از او مطابق آیه سوره مبارکه «بقره» هفتصد برابر، هزار و چهارصد برابر که ﴿وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ بلکه بیکران بر اساس ﴿وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>۳</sup> این سه مقطع را در سوره مبارکه «بقره» بیان فرمود آن منزل‌هایی که برای سایر مؤمنین پیش‌بینی شده بود به او می‌دهند ولی اگر کسی دوزخی شد و بهشتی نشد درست است منزل او را در بهشت به دیگری می‌دهند اما اگر کسی بهشتی شد و دوزخی نشد منزل دوزخی او را به دیگری نخواستند داد چون درباره بهشت و اهل بهشت ما چنین آیه‌ای نداریم که «جزاء وفاقاً» این فقط يك آیه است مخصوص به دوزخیان و کیفر تبهکاران که جزا، وفق عمل است بیشتر نیست این آیه ﴿جَزَاءٌ وَفَاقاً﴾<sup>۴</sup> برای تحدید است (يك)، تحدید من جانب الزیاده است نه از دو جهت (دو)، ﴿جَزَاءٌ وَفَاقاً﴾ یعنی کیفر تبهکاران بیش از کار آنها نیست نه اینکه کمتر هم نیست خیلی از موارد است که ﴿وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾<sup>۵</sup> بنابراین این برای خصوص جهنمی‌هاست (يك) تحدید به لحاظ مافوق است نه به لحاظ دو طرف (دو) ممکن است ذات اقدس الهی کمتر بکند ولی یقیناً بیشتر نمی‌کند.

۱. سوره نمل، آیه ۸۹؛ سوره قصص، آیه ۸۴.

۲. سوره انعام، آیه ۱۶۰.

۳. سوره بقره، آیه ۲۶۱.

۴. سوره نبا، آیه ۲۶.

۵. سوره شوری، آیه ۳۰.

بنابراین ارث، بخشی تکوینی است که برای ذات اقدس الهی است بخشی هم مربوط به زمین در دنیا است که ﴿إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ﴾<sup>۱</sup> و در پایان عالم هم که وجود مبارك حضرت ظهور می‌کند ﴿أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾<sup>۲</sup> و در بهشت هم این ارث‌ها هست منتها آنجا دیگر تکوین است و اعتبار نیست تشریع نیست. در مسئله ارث قبلاً هم ملاحظه فرمودید ارث‌های مادی که سهامش در قرآن و سنت مشخص است تا مورث نگیرد چیزی به وارث نمی‌رسد اما در ارث‌های معنوی تا وارث نگیرد چیزی از مورث به او نمی‌رسد اگر گفتند: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»<sup>۳</sup> تا عالمانی نباشند که به این حدیث عمل کنند «موتوا قبل أن تموتوا»<sup>۴</sup> با اراده و مرگ ارادی از هوس نگیرند چیزی از سهم الارث انبیا به آنها نمی‌رسد. در صحنه ارث فردوس هم این چنین است منتها در ارث فردوس اگر کسی به مرگ ارادی مُرد و به مرگ طبیعی هم مُرد وارد آن فردوسی می‌شود که ارث خداست به او و اگر به مرگ طبیعی مُرد ولی به مرگ ارادی مُرد هم‌اکنون در آن فردوس است ولو دیگران مشاهده نکنند بیان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که مرحوم صدوق در *الامالی* نقل کرد این است که «أنا مدينة الحكمة و هي الجنة و أنت يا عليُّ بابها»<sup>۵</sup> من شهر حکمت و حکمت، بهشت است و تو در این بهشتی هم‌اکنون، اگر ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾<sup>۶</sup> از این باب است. فتحصل ارثِ سوره مبارکه «مریم» يك حساب دارد ارثِ سوره مبارکه «مؤمنون» حساب دیگری دارد و ارث‌های دیگر هم حساب مخصوص خودشان را دارند.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۲۸.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۲ و ۳۴.

۴. بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۵۹؛ تفسیر ابن عربی، ج ۱، ص ۶۰؛ تفسیر المحیط الأعظم، ج ۱، ص ۵۹.

۵. الامالی (شیخ صدوق)، ص ۳۸۸.

۶. سوره بقره، آیه ۲۶۹.

## وجود نعمات بهشتی غیر قابل تصور برای انسان

پرسش: حاج آقا در آن حدیث شریف می‌فرمایند بهشت قیعان است.<sup>۱</sup>

پاسخ: بله خب الآن دارد می‌سازد انسان هم با ارث می‌سازد در حقیقت. آنچه انسان می‌سازد معلوم می‌شود که فضل الهی است ﴿مَا بِكُمْ مِّنْ نُّعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup> چیزهایی در بهشت است که انسان نه تنها کاری برای آن نکرده، آرزوی آن را هم ندارد برای اینکه فرمود: ﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾<sup>۳</sup> ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾<sup>۴</sup> اینها خیلی از چیزهاست که بشر اصلاً درکش را نکرده چه رسد به اینکه کسبش را کرده باشد. پس آنچه آمده ﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ﴾<sup>۵</sup> این برای همین ﴿جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾<sup>۶</sup> است که انسان تا حدودی می‌فهمد و محصول اعمال اوست، اما آن بقیه را اصلاً نه می‌فهمد نه آرزویش را در سر می‌پروراند وقتی ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم﴾ شد یا در بخش دیگر فرمود: ﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾ یعنی گذشته از اینکه مشیئت و اراده آنها در طول علل و اسباب نعمت‌های بهشت است بعضی از چیزهاست در بهشت وجود دارد ما به آنها می‌دهیم آنها اصلاً آرزویش را هم نمی‌کنند برای اینکه آرزوی هر کسی فرع بر حوزه معرفت اوست قبلاً هم این نمونه چند بار ذکر شده است که هیچ گاه يك کشاورز عادی یا يك پیشه‌ور عادی آرزو نمی‌کند که ای کاش من نسخه خطی تهذیب شیخ طوسی را داشته باشم او اصلاً تهذیب شیخ طوسی را نشنیده تا

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۱ و ج ۲، ص ۵۳.

۲. سوره نحل، آیه ۵۳.

۳. سوره ق، آیه ۳۵.

۴. سوره سجده، آیه ۱۷.

۵. سوره بقره، آیات ۱۳۴ و ۱۴۱.

۶. سوره آل عمران، آیه ۱۵.

آرزو کند ای کاش من آن نسخه خطی را داشته باشم ما هم خیلی از چیزها را اصلاً نمی‌فهمیم تا آرزو کنیم، اگر می‌فهمیدیم و آرزو می‌کردیم که در ردیف ﴿مَا يَشَاؤُونَ فِيهَا﴾ بود.

آنچه به آن نکته اساسی برمی‌گردد این است که مسئله اخلاق از مهم‌ترین مسائل علمی و عملی ماست منتها علمش که اصلاً مطرح نیست عملش هم که در نایاب است. اخلاق غیر از نصیحت است اخلاق غیر از موعظه است اخلاق غیر از سخنرانی و سخن‌خوانی است اخلاق يك فن عمیق علمی است موضوع دارد، محمول دارد، مسئله دارد، مبانی دارد، منابع دارد. اخلاق این است که انسان بداند روح موجود است و مجرد است و شئون فراوانی دارد بخشی از این شئون بخش فرهنگی نفس‌اند که کارهای علمی را انجام می‌دهند بخشی از اینها بخش اجرایی نفس‌اند که کارهای اجرایی را انجام می‌دهند بخش‌های فرهنگی با هم درگیرند بخش‌های اجرایی با هم درگیرند آن نفس که «فی وحدتها کل القوی»<sup>۱</sup> است باید دارای کلمه جامع باشد که هم نزاع بخش‌های فرهنگی را حل کند هم نزاع بخش‌های اجرایی را حل کند هم این نزاع‌های درون‌گروهی دو گروه را که سامان بخشیده نزاع‌های برون‌گروهی اینها را سامان ببخشد تا بشود حقیقت واحد، اگر حقیقت واحد شد این دیگر می‌شود انسان متخلّق به اخلاق الهی این می‌شود فن اخلاق. اما حالا آنچه نصیحت می‌کنند فلان کار را نکنید این عاقبت ندارد خب اینها موعظه است سودمند است اما چطور ما نکنیم، کدام قوه است که متولی این کارهاست این دیگر در موعظه و سخنرانی‌ها و خطابه‌ها نیست.

مطلب دیگر این است که همه ما می دانیم نه تنها ترجیح مرجوح بر راجح محال است ترجیح احد المتساویین هم بر متساوی دیگر محال است چون بازگشت ترجیح به ترجیح احد المتساویین است که این بین الاستحاله است. خب چطور می شود که کسی که مطلبی را عالماً متیقناً قاطعاً می داند حرام است سر از بلعم باعور در می آورد یا سر از سامری در می آورد که اینها از علمای بزرگ بنی اسرائیل بودند نه تنها عالم حصولی بودند عالم شهودی هم بودند درباره بلعم فرمود: ﴿وَإِثْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَاسْلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ﴾<sup>۱</sup> درباره سامری هم که گفت: ﴿فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ﴾<sup>۲</sup> خب چطور می شود سامری عالم آگاه می شود گوساله پرور و آن بلعم هم به دنبال دیگری راه می افتد و چطور می شود که انسان عالماً عامداً معصیت می کند؟ سرش آن است که در هر جایی ترجیح بلا مرجح محال است اما حوزه فرهنگ کاملاً از حوزه اجرا جداست ما مادامی که در حوزه اندیشه ایم يك جنگ فرهنگی است بین خیال از يك سو، وهم از سوی دیگر، عقل نظری برهان طلب از سوی سوم، این اگر بخواهد تصدیقی درست کند اثبات کند نفی کند، ترجیح بلا مرجح محال است همه ادله را باید ارزیابی کند تا تصدیق کند به بود و نبود یا باید و نباید، چون متوالی حکمت نظری و حکمت عملی (هر دو)، عقل نظری است یعنی آنکه می فهمد هم جهان بینی و بود و نبود را فتوا می دهد هم حکمت عملی فقه و حقوق و اخلاق را فتوا می دهد؛ درگیری شدید او با خیال است از يك سو، با وهم است از سوی دیگر، اقسام سیزده گانه مغالطه لفظی و معنوی در این میدان تیر همه آماده اند به دست وهم و خیال اند دارند تیراندازی می کنند این باید سنگرگیری کند با وهم بجنگد

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۵.

۲. سوره طه، آیه ۹۶.

با خیال بجنگد با اقسام مغالطه بجنگد تا فتوا بدهد چه در مسئله جهان بینی چه در ایدئولوژی، چه در بود و نبود چه در باید و نباید. تا اینجا کُرسی عقل نظری است

### ترجیح لذائذ شهوانی باعث نادیده گرفتن امور عقلانی

اما در بخش عمل و اجرا او حاکم معزول است اینکه فهمید اعتیاد صد درصد ضرر دارد این ذره‌ای مسئول کار اجرایی نیست این فقط اینجا نشسته فتوا می‌دهد که پایان اعتیاد، کارتن خوابی است بسیار خوب، اما اجرائیات به عهده چه کسی است؟ به عهده شهوت است به عهده غضب است بالاتر از اینها عقل عملی است که «عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان»<sup>۱</sup> این سه متولی، سه دستگاه حکومت، هر کدام بخواهند عمل کنند اینها می‌گویند ترجیح بلا مرجح محال است وقتی متولی امر کسی شهوت شد می‌گوید ترجیح بلا مرجح محال است هر جا که شهوت است من فرمانروای او هستم ممکن است چیزی برای کسی اُمّ الخبائث باشد ولی برای من اَشها و أحلاست او فتوا می‌دهد که اعتیاد، پایانش کارتن خوابی است او برای خودش می‌گوید، من لذت می‌خواهم. خب حالا ما بگوییم که ترجیح بلا مرجح محال است این فتوا داده است که پایان اعتیاد، کارتن خوابی است او برای خودش فتوا داد آنکه فتوا می‌دهد عقل نظری است او که مجری نیست او که مجری و فرمانرواست فعلاً یا قوه شهویه است یا قوه غضبیه یا عقل عملی، اگر قوه شهویه باشد اصلاً گوش به این حرف نمی‌دهد می‌گوید این ارتجاع است من باید بینم خیالم چه می‌گوید من مقلد خیالم نه مقلد عقل. آنکه تیر و انفجار و ترور دست اوست که قوه غضبیه است این مقلد وهم است نه مقلد عقل این هم می‌گوید ترجیح بلا مرجح محال است می‌گوید هر جا غضب و خشم است من آنجا حاضرم کائناً ما کان ولو سوختن مسجد باشد همان کار آل خلیفه است و آل سعود. اینکه فتوا را گوش نمی‌دهد این بخش اجرا کاملاً از بخش



فرهنگی جداست او فتوا داد این مرتّب به او می‌گوید برای خودت فتوا بده من که حرفِ تو را گوش نمی‌دهم من چیزی را می‌طلبم که خواسته‌م را که غضب هستم تأمین کند و آن فعلاً مسجدسوزی و قرآن‌سوزی است. این جهاد امر جدّی است این جهاد با نفس يك میدان تیر است حقیقت است شوخی نیست این از این طرف سنگر گرفته تیراندازی می‌کند به نام شهوت او از آن طرف تیراندازی می‌کند به نام غضب، این بیچاره مرتّب دارد فریاد می‌زند که بابا فلان حرام است فلان حلال ولی آنجا تیر دارد شروع می‌شود چه کسی حرف او را گوش می‌دهد نباید گفت آدم وقتی می‌داند صد درصد حرام است چرا این کار را می‌کند مگر او [یعنی متصدی دانش] می‌کند، مگر نمی‌دانند که پایان اعتیاد کارتن‌خوابی است اینها دیگر علم غیب نیست و وحی نمی‌خواهد و برهان نمی‌خواهد این چیز بین‌الرشدی است دیگر، می‌گوید من چه کار دارم پایانش کارتن‌خوابی است من الآن لذّت می‌خواهم.

### عواقب نادیده گرفتن عقل به عنوان مرجع امور اخلاقی

بنابراین ما باید در فنّ اخلاق بررسی کنیم که مدیر اجرایی چه کسی است کار به دست چه کسی است قرآن فرمود اینها عقل را معزول کردند ﴿بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ﴾ اگر انبیا حرفی آوردند که مطابق هوس شما نبود دست به تیر می‌کنید ﴿فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾<sup>۱</sup> اینها که با برهان حرف نمی‌زنند. ذات اقدس الهی فرمود از نظر علمی اینها هیچ مشکل ندارند صد درصد برای آنها ثابت شد که حق با موسای کلیم است اما قبول نکردند برای اینکه آن عقل نظری بیچاره که فهمید این سحر نیست و معجزه است او که مجری نیست این يك مرجع است که در خانه‌اش بسته است همین! تا انسان نفسش را شناسد از شرّ او در امان نیست ما کار را به دست چه کسی می‌خواهیم بسپاریم. اگر ما این مثال را خوب متوجّه شدیم این يك گوشه راه‌حلی به ما نشان می‌دهد که ما به مثّل

۱. سوره بقره، آیه ۸۷.

پی ببریم. خب این چشم باز است مار را هم دارد می بیند ترجیح احدالمتساویین محال است، ترجیح مرجوح محال است نشستن در برابر مار جرّار خب مرجوح است، هیچ کس نمی تواند به این چشم بگوید چرا نشستی، چشم فتوا داد که من مار را دارم می بینم این جرّار است می آید مسموم می کند هر چه فریاد می زند این پا تکان نمی خورد چون بسته است ترجیح بلا مرجّح محال است ترجیح مرجوح محال است اما آنکه ترجیح می دهد چیست؟ این پاست

### اندیشه مدگرایی موجب ترجیح وهمیات بر عقل عملی

بنابراین تمام کارها را ما باید بدانیم که به عهده چه کسی است ما بخش فرهنگی داریم، بخش اجرایی داریم، بخش فرهنگی کاملاً با زیرمجموعه خود درگیر است باید اینها را خوب مدیریت کند وهم را، خیال را [مدیریت کند] تا قضیه را به صورت تصدیق در بیاورد شعر را به صورت برهان در بیاورد.

خدا غریق رحمت کند مرحوم خواجه و علامه را! شما در الجوهر/النضید مطالعه کنید می بینید که در مسئله شعر یعنی قیاس شعری اصلاً علم نیست یقین نیست با خیالبافیها دارد راه می رود در آنجا مرحوم علامه می گوید چرا تعبیر مرحوم خواجه در متن الجوهر/النضید نسبت به قیاس شعری با قیاس خطابه و قیاس جدل فرق کرده؟ فرمود اصلاً این علم نیست اینجا که یقین نیست با خیال دارد حرکت می کند<sup>۱</sup> مثل اینها که وقتی می گویند موی سر را چرا این طوری کردی؟ می گوید مُد است چرا این طور لباس پوشیدی؟ می گوید مُد است، چرا این طور اصلاح کردی؟ می گویند مُد است، می گوید مُد چیست؟ می گوید مردم می پسندند. خب آیا نافع است؟ می گوید من چه کار دارم من به این حرفها کار ندارم خب این با خیال دارد زندگی می کند که ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾<sup>۲</sup> مُختال یعنی

۱. الجوهر النضید، ص ۲۹۹.

۲. سورة لقمان، آیه ۱۸.

آدم خیالباف که با رهبری خیال دارد زندگی می‌کند خب آن که تروریست است با وهم دارد [کار می‌کند] که غضب خود را تأمین کند می‌گوید من چه کار دارم که پیغمبر است یا پیغمبر نیست در جریان ابی‌عبدالله هم همین طور بود ﴿يَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ حَقٍّ﴾ هم همین طور بود، برهان قرآن کریم این است که هر وقت چیزی مطابق میل شما نبود شما دست به کشتن انبیا می‌زنید ﴿بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾ بنابراین اصل ترجیح احد المتساویین بر متساوی دیگر محال است فضلاً از ترجیح مرجوح بر راجح. این اصل در بخش فرهنگی حاکم است در بخش اجرایی حاکم است وقتی قوه شهوی می‌خواهد کار کند راجح را بر مرجوح مقدم می‌دارد اما آنکه خودش راجح می‌داند وقتی قوه غضبیه می‌خواهد ترور کند کسی را بکشد نزد قوه غضبیه هر چه راجح است انجام می‌دهد. بله، وقتی عقل عملی که «عبد به الرحمن واکتسب به الجنان» بخواهد کار بکند چیزی که خدا و پیامبر گفتند نزد او راجح است مطابق آن انجام می‌دهد،

### بهره‌گیری اهل ایمان از عقل نظری و عملی در امور اجرایی

بنابراین ما باید کاملاً این مرزها را جدا کنیم محدوده اندیشه کاملاً جداست، محدوده انگیزه کاملاً جداست و اینها درگیرند. اگر کسی مؤمن و ارسته بود جزء اوحدی مردمان است این همان است که در جبهه جهاد درون فاتح شد یعنی همه قوا را آرام کرد. بیان نورانی حضرت امیر این است که «هی نفسی أروضاها بالتقوى»<sup>۱</sup> من روزانه ریاضت می‌کشم ترمین می‌دهم که هیچ کدام از اینها کم و زیاد نشوند ماها گرفتار جنگ درونی هستیم اگر بخواهیم در بحث‌های علمی تلاش و کوشش کنیم خیال و وهم صف می‌کشند گرفتار مغالطه می‌شویم اشتباه می‌کنیم بعد برمی‌گردیم یا برنگی گردیم و اگر خواستیم کاری را عمل کنیم شهوت و غضب صف می‌کشند در برابر عقل عملی یا

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

ریا می‌کنیم یا سَمعه می‌کنیم یا مخلوطی از حق و باطل است که ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾<sup>۱</sup> این است ما گرفتار جنگ داخلی هستیم این وضع ما؛ اما مردان الهی کسانی هستند که این بخش‌های فرهنگی‌شان به امامت عقل نظری عالمانه حرکت می‌کنند آن بخش‌های عملی‌شان به امامت عقل عملی حرکت می‌کنند این عقلین به امامت آن نفس کلی انسان کامل حرکت می‌کنند که «فی وحدتها کلّ القوی» هر وقت بیگانه بخواهد به درون اینها حمله کند ﴿إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾<sup>۲</sup> همه این اعضا و جوارح شروع می‌کنند به تیراندازی، شیطان را بیرون می‌کنند، اگر به آنجا نرسید شیطان اول لباس احرام می‌پوشد تا طواف کند دور کعبه دل وقتی بیند صاحب دلی در کار نیست یا مشغول گِل است کم کم به دل نفوذ می‌کند وقتی وارد حرم دل شد آنجا آشیانه می‌زند بعد تخم‌گذاری می‌کند تخم‌های خودش را به صورت جوجه در می‌آورد این جوجه‌ها را در همان صحنه دل می‌پروراند «فَبَاضَ وَفَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَدَبَّ وَدَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَنَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ»<sup>۳</sup> فرمود این می‌آید وارد حریم دل می‌شود وقتی آشیانه کرده «فَبَاضَ» بیضه و تخم‌گذاری می‌کند وقتی که تخم‌گذاری کرده این تخم‌ها را زیر پر خودش می‌پروراند جوجه در می‌آورد اینکه می‌بینید مرتب در نماز و غیر نماز آرام نداریم و مکرر خاطرات روان است و شناور است برای همین است دبیب است دابه است اینها مرتب رفت و آمد می‌کنند خب اینها چه کسانی هستند؟ اینها حرکت پای جوجه‌های شیطان است يك وقت انسان دارد «السلام علیکم» می‌گوید که نمازش تمام شده در حالی که در وسط این چهار رکعت نماز همه‌اش یا با این جنگید یا با آن جنگید. فرمود: «فَبَاضَ وَفَرَّخَ» این بیضه را جوجه می‌کند این جوجه‌ها در صحنه دل راه‌اندازی می‌شوند وقتی هم که راه‌اندازی شدند از

۱. سوره یوسف، آیه ۱۰۶.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۰۱.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۷.

آن به بعد این شخص عالماً عامداً دروغ می گوید «فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَنَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ» حالا این بر فرض در حوزه درس خوانده یا در دانشگاه درس خوانده درس بیچاره حاکم معزول است حالا این روایت را ملاحظه بفرمایید ببینید در صحنه نفس غوغایی است.

### منزلت عقل و موارد درگیری آن با جهالت

در جریان کتاب العقل والجهل که مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) این کار را کرده اول کتاب العقل والجهل است بعد کتاب العلم است علم مقابل ندارد چون علم دشمنی ندارد آن درگیری عملی برای آن عقل عملی است که با آن جهل به معنای جهالت درگیر است. در جلد اول کافی کتاب العقل والجهل در حدیث چهاردهم [صفحه بیست به بعد] سماعة بن مهران می گوید «كنتُ عند أبي عبد الله (عليه السلام) و عنده جماعة من موالیه فجرى ذكر العقل والجهل فقال أبو عبد الله (عليه السلام) إعرفوا العقل و جُنْدَه و الجهل و جُنْدَه تهتدوا» عرض کردند ما از کجا بفهمیم عقل چیست جنود عقل چیست جهل چیست جنود جهل چیست شما باید به ما بفرمایید، حضرت فرمودند عقل ۷۵ نیرو دارد جهل هم ۷۵ نیرو دارد خیر، وزیر عقل است شرّ، وزیر جهل است ایمان ضدّش کفر است تصدیق ضدّش جحود است رجا ضدّش قنوط است این ۷۵ تا از این، ۷۵ تا از آن، نیروی مسلّح درگیر در صحنه نفس ما هستند خب اینکه با موعظه و سخنرانی حل نمی شود باید انسان موضوع را بشناسد، محمول را بشناسد، مسئله را بشناسد، مبانی را بشناسد، منابع را بشناسد بعد تازه این را تطبیق کند ببیند این میدان تیر کجاست تا بشود متخلّق به اخلاق الهی اینکه با موعظه حل نمی شود. بنابراین اگر کسی امیر خود بود نه اسیر خود او مشمول ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾<sup>۱</sup> است وگرنه

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱.

علمِ صد درصد، پنجاه درصد قضیه است یقین دارد جهنّم هست یقین دارد ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup> کلام خداست بدون تردید اما عالماً عامداً به نامحرم نگاه می‌کند چون نگاه که برای علم نیست نگاه برای قوه شهوی است قوه شهوی می‌گوید به تو چه، تو فتوای خودت را دادی بنشین کنار! این جنگ است واقعاً جنگ است این را می‌گویند جهاد، حالا انسان مکرّر به علم بیفزاید مثل پایی که فلج است این تکان نمی‌خورد حالا شما تلسکوپ بگذار میکروسکوپ بگذار! شما که تردید نداری هم دور را می‌بینی هم نزدیک را می‌بینی بسیار خوب، اما این چشم که نمی‌دود تا شما بگویید ترجیح بلا مرجح محال است ما اگر بخواهیم ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ شامل حال ما شود هم باید مسئله علم را تأمین کنیم هم مسئله عمل را تأمین کنیم در میدان تیر، فرمانده کلّ قوا باشیم و علیه بیگانه بجنگیم.

«و الحمد لله ربّ العالمین»